

رجعت

استاد اوجی شیرازی

رجب ۱۴۴۵

جلسه چهارم:

مروری بر مطالب جلسات گذشته، اهمیت موضوع رجعت، دلایل پرداختن به بحث رجعت، (چرا رجعت پژوهی کنیم؟)، مفهوم فرج، منکر رجعت منکر قدرت خداوند است، شئون امیرالمومنین علیه السلام در عالم رجعت، معنای مقام محمود در زیارت عاشورا، حکمت‌های وجود رجعت:

۱. تحقق هدف خدا از خلقت عالم

۲. تحقق وعده‌های خداوند: یاری انبیاء و مومنین...

۳. رستگاری انسان در سایه عبادت و اطاعت صحیح از خداوند و حضرات اهل بیت علیهم السلام

۴. رسیدگی به پرونده‌های ظالمین

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرَّحیم

اعوذ بولایتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَنَا بِشُعَاعِ انوار المحبّة العلويّة و جعلنا من المتمسّكين بالولاية المرتضويّة الَّذِي فرضَ اللهُ مَوَدَّتَهُ على العربيّة والعجميّة ثم الصلّاة و السّلام على مُبلِّغ الرّسالات الالهية سيّدنا و نبينا ابي القاسم المصطفى محمد صلى الله عليه و آله القرشيّ سَيِّما اوّلهم مولانا اميرالمومنين و آخرهم بقية الله في الارضين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن، صلواتک عليه و على آبائه، في هذه الساعه و في کلّ ساعه، وليّاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتى تُسکنه ارضک طوعاً و تُمَتِّعه فيها طويلاً.

یا صاحب الزمان!

به نماز صبح و شبت سلام / و به نور در نسبت سلام / و به خال کنج لبث سلام / که نشسته با چه ملاحظتی / به جمال، وارث کوثری / به خدا حسین مکرری / به روایتی خود حیدری / چه اصالتی، چه شرافتی / بَلِّغِ الْعُلَى به کمال تو / کَشَفَ الدُّجَى به جمال تو / به تو و قشنگی خال تو / صلوات، هر دم و ساعتی / زد اگر کسی در خانه‌ات / دل ماست کرده بهانه‌ات / که به جست‌وجوی نشانه‌ات / ز صبا گرفته بشارتی / نه مرا نبین، رصدم مکن / و نظر به نیک و بدم نکن / ز درت بیا و ردم نکن / تو که از تبار کرامتی.

یا بن الحسن!

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ (قصص/ ۸۵)

خدا به آبروی امیرالمومنین فرج امام زمان را برساند.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی‌اش قرار بدهد.

نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بَرُوحَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ مُوَلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ.

هدیه محضر حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض ادب به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین، صلواتی تقدیم کنید. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

• مروری بر مطالب جلسات گذشته:

عرض کردیم که مباحث پیرامون مسأله مهدویت، به شش قسمت و بخش مستقل تقسیم می‌شود که یکی از این مباحث، مسأله علائم ظهور امام عصر علیه السلام است. و اهمیتش آن قدری است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِغْرِفُ الْعَلَامَةَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهَا لَمْ يَضُرْكْ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ». زیرا اگر تو این علائم را شناختی، طولانی شدن غیبت به تو آسیبی نمی‌رساند.

شبيه به همان روایتی که در باب معرفة الامام داشتیم، در باب علائم ظهور هم به دست ما رسیده است.

ذیل علائم ظهور، یک مبحثی است به نام رجعت؛ که البته بحث رجعت، بحث ذیلی و استطرادی نیست، بلکه خودش یک بحث مفصلی است و آنقدر اهمیت دارد که علمای اعلام ما که در این شبها اقوال آنها را عرض کردیم، چنین گفته‌اند که: اگر کسی قائل به رجعت نباشد، یعنی خدا را قبول دارد، معاد را قبول دارد، اعمالش را هم انجام می‌دهد، اما اگر رجعت را قبول نداشته باشد، ملحد است و خارج از اسلام است. نه اینکه فقط خارج از تشیع باشد.

بزرگانی مانند مرحوم شیخ حرّ عاملی گفته‌اند: «واجب است همان‌گونه که هر روز اقرار به توحید می‌کنیم، به حقانیت رجعت اقرار کنیم.»

پس چرا تا کنون به مسأله به این مهمی، آن‌قدری که باید و شاید پرداخته نشده است؟ و معروف و شناخته شده در بین ما نیست؟ پنج دلیل عرض کردیم که چرا در طول تاریخ آن‌قدری که باید و شاید، روی این مسأله بحث نشده است.

از آغاز رجعت یعنی قبل از ظهور امام عصر علیه السلام شروع کردیم، تا آخرین دوره رجعت که به آن دولة الدّول می‌گویند.

دولة الدّول چیست؟ قبل از قیامت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رجعت می‌کنند و تمام حضرات اهل بیت علیهم السلام، بلکه تمام انبیاء، بلکه تمام کفار و کسانی که در سپاه شیطان هستند هم خواهند آمد. به این مرحله از عالم رجعت، دولة الدّول می‌گویند که پیغمبر اکرم در رأس هرم هستند و مابقی حضرات اهل بیت علیهم السلام، زیر پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.

سوال دیگری که پاسخ دادیم این بود که آیا در عالم رجعت، حساب و کتابی وجود دارد؟ بله. اصلاً یکی از اسامی رجعت، يوم الحساب است.

فرقش با يوم الحساب بودن قیامت چیست؟ گفتیم که در قیامت، خداوند متعال از زیر و درشت می‌پرسد. «وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ اللَّهَ سَائِلُكُمْ عَنِ الصَّغِيرِ مِنَ عَمَلِكُمْ وَالْكَبِيرِ.» اما در رجعت، مباحث اجمالی و پرونده‌های اصلی رسیدگی می‌شوند.

امکان توبه و بازگشت در عالم رجعت، هست یا نیست؟ بله. در رجعت، امکان توبه هست؛ اما کسانی که در زندگی دنیایی خودشان، یعنی در این مرحله، راه کفر و نفاق و دشمنی با اهل بیت را انتخاب کردند، نه تنها توبه نمی‌کنند، بلکه در کفرشان ثابت قدم‌تر می‌شوند. و آن کسانی هم که در دنیا ایمان آوردند، در ایمان خودشان ثابت قدم‌تر می‌شوند. چون کفار می‌گویند آن مرگی که ما فکر می‌کردیم، توهم بود. «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» (مومنون/۱۱۳) یک روزی خوابیدیم و برگشتیم.

یک نفر دیشب بعد از تمام این مباحث پرسید: «چرا شما بحث رجعت را مطرح کردید؟ این همه بحث‌هایی که بر زمین مانده است. یک بحث اخلاقی مطرح می‌کردید و پنج شب وقت افراد را نمی‌گرفتید. می‌مُردیم، آخرش می‌فهمیدیم برمی‌گردیم یا بر نمی‌گردیم.»

اگر بخواهیم این‌طوری فکر کنیم، باید بگوییم چرا در رابطه با معاد صحبت کنیم؟ اصلاً چرا درباره خدا صحبت کنیم؟ بزن به حلقه رندان و هر آنچه بادا باد. وقتی که مُردیم، بعداً می‌فهمیم خدایی هست یا نیست. وقتی که مُردیم، می‌فهمیم معادی هست یا نیست. اصلاً وقتی که مُردیم، می‌فهمیم حق با امیرالمومنین است یا حق با سقیفه بنی‌ساعده است. عزیزم، بحث اعتقادی این است که من باید به یک‌سری مطالب، اعتقاد داشته باشم. و این در اعمال من اثر دارد.

• اعتقاد به رجعت، موجب حیات ماست. موجب انگیزه ماست. موجب رشد و ترقی ماست.

رفقا، این نکته طلایی را از خاک پایتان داشته باشید. اگر بخواهیم در این زندگی بدرخشیم، یک جمله را خوب عنایت کنید. و در خانه اگر کس است، یک حرف بس است. از آن حدیث‌هایی است که همه جا به کارتان می‌آید. چه باید کرد که به آسمان رفت و کار آفتاب کرد؟

امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَا كَانَ لِلَّهِ يَنْمُو» اگر من در تمام دو راهی‌های زندگی‌ام به این مسأله فکر کنم، این مطلب را لحاظ کنم که کدام یک برای خداست؟ کدام یک خالصاً لوجه الله است؟ حالا گیرم که دو عالم نپسندد. اصلاً همه عالم هم بدشان بیاید. فرمودند: کسی که رضایت خدا را بر رضایت مردم ترجیح دهد، خداوند متعال به عزت و جلالش قسم خورده است که نه تنها من از تو راضی می‌شوم، بلکه مردم را هم از تو راضی می‌کنم. اما اگر کسی رضایت مردم را ترجیح بر رضایت خدا بدهد، نه مردم از او راضی می‌شوند، نه خدا. لذا قاعده این است: «مَا كَانَ لِلَّهِ يَنْمُو»

کار هم برای خدا، تنها نماز و روزه و روضه نیست. عبادت فقط به سجاده و تسبیح و چنان و چنین نیست. بلکه ۹ جزء از ۱۰ جزء عبادت، طلب حلال است. اگر در کاسبی خودمان، در تجارت خودمان، حواسمان باشد، اگر نیت من در تمام مراحل زندگی‌ام، خالصاً لوجه الله شد، فرمودند: «مَا كَانَ لِلَّهِ يَنْمُو». یعنی نمو می‌کند. رشد می‌کند. خصوصاً در این مجالس. یعنی اولین قدمی که ما برمی‌داریم، چه روضه‌خوان، چه روضه‌گیر، چه سخنران، هر کسی که دستی در کار سیدالشهداء دارد، باید این مطلب را لحاظ کنیم که چه باید کرد که امام زمان ما راضی شوند؟

آن روایت طلایی را شب اول برای شما خواندم. چون ما فقط آمده‌ایم که لبخندی بر لبان مبارک امام عصر علیه السلام بیاوریم و او از ما راضی شود. روایات را که می‌بینیم، بعد از ماجرای کربلا و عاشورا، امام سجاد سلام الله علیه شب و روز گریه می‌کردند. یک عده آمدند توانستند طوری امام سجاد علیه السلام را خوشحال کنند که امام سجاد با صدا بخندند. صدای خنده حضرت از خیمه‌شان بیرون بیاید. ماجرای روایت را اجمالاً عرض کردم. الان تفصیل روایت را عنایت کنید.

عن ابی جعفر علیه السلام.. (در روایات ما ابی جعفر یعنی امام باقر علیه السلام. اگر گفتند ابی جعفر ثانی یعنی امام جواد علیه السلام).

«عن ابی جعفر سلام الله علیه: کُنتُ مَرِيضاً بِمِنَا» امام باقر علیه السلام فرمودند: در مِنا بودیم و من مریض بودم. «و ابی علیه السلام عندی» پدرم امام سجاد علیه السلام کنار من بودند. «فجاءهُ غلامٌ» یک غلامی آمد. «فقال هاهنا رَهْطٌ مِنَ الْعَرَّاقِيَّينَ» گفت یک گروهی از عراق آمدند. «یسألون الإذنَ علیک» می‌خواهند با شما ملاقات کنند. (به امام سجاد علیه السلام گفت).

«فقال ابی علیه السلام أَدْخَلُهُمُ الْفُسْطَاطُ» پدرم امام سجاد فرمودند آنها را توی خیمه‌ی کنار ببر. خود امام سجاد علیه السلام هم بلند شدند و به سراغ عراقی‌ها رفتند. حضرت که وارد شدند، «فَمَا لَبِثْتُ» اصلاً فرصت زیادی طول نکشید که «سَمِعْتُ ضَحْكَ أَبی علیه السلام قد ارتَفَعَ» صدای خنده پدرم را شنیدم. (ضحک با تبسم فرق می‌کند). خنده‌ی پدرم بالا رفت و «وَجَدْتُ فِی نَفْسِی مِنْ ضَحْكِهِ» در وجود خودم تعجب کردم که چرا پدرم این چنین خندیدند؟ صبر کردم تا پدرم آمدند. خودشان به من فرمودند تعجب نکردی من این‌طور خندیدم؟ گفتم بله، آقا.

چه کسی خندید؟ امام سجاد علیه السلام. کسی که کربلا و عاشورا و شام دیدند. این همه مصیبت دیدند.

«فقال: إِنَّ هَؤُلَاءِ الْعِرَاقِيِّينَ سَأَلُونِي عَنْ أَمْرِ كَان مَن مَضَى مِنْ آبَائِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يُقَرُّونَ.» می‌دانی چرا انقدر خوشحال شدم؟ یک موضوعی بود که پدران تو (یعنی پدران امام باقر) می‌توانستند آن را بیان کنند، دستشان باز بود. اما الان من نمی‌توانم این موضوع را بیان کنم. این عراقی‌هایی که اینجا آمده بودند، این مسأله را فهمیده بودند و آمدند در رابطه با آن از من سوال پرسیدند.

می‌دانی چه مسأله‌ای؟ «سَأَلُونِي عَنْ الْأَمْوَاتِ مَتَى يُبْعَثُونَ فَيُقَاتِلُونَ الْأَحْيَاءَ عَلَى الدِّينِ.» از رجعت سوال پرسیدند!

یک قدری رجعت را فهمیده‌اند، امام باقر علیه السلام می‌گویند پدرم انقدر خوشحال شدند.

نام جناب جابر بن عبدالله انصاری را شنیدید. انقدر ایشان عظمت دارد، الان به ما بگویند جابر بن عبدالله انصاری کیست، اولین چیزی که به ذهن ما می‌رسد در رابطه با ایشان می‌گوییم اربعین، زیارت امام حسین، اولین زائر کربلا. یعنی ما اوج قله‌ی فضائل جابر را اولین زائر ابی عبدالله سلام الله علیه می‌دانیم و واقعا هم فضیلت است. اما بیاییم در حدیث ببینیم جابر با این عظمت، که خیلی آدم حساسی است، چی داشته است که انقدر چشم اهل بیت علیهم السلام را گرفته است؟

جابر، پیغمبر را دیده است، مولا را دیده است، امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر علیهم السلام را دیده است. حالا این روایت را عنایت کنید:

«ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ..» نزد امام باقر علیه السلام، نام جابر بن عبدالله انصاری آمد. «قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ!» امام باقر تا اسم جابر را شنیدند، فرمودند: خدای، رحمت کند جابر را!

(خیلی است امام زمان انسان، نامش را بشنود، بگوید خدا رحمتش کند. خیلی آدم باید کلاش بالا باشد.)

گفتیم آقا، روی چه حساب؟ مگر جابر چی داشت که انقدر او را تحویل گرفتید؟

حالا این همه فضیلت، مادرش شهید، پدرش شهید، برادرهایش در راه پیغمبر شهید، خودش سینه‌چاک، شاگرد پیغمبر و امیرالمومنین تا امام باقر. اما گفتیم آقا، مگر جابر چی داشت انقدر چشم شما را گرفت؟

حضرت فرمودند: «لَقَدْ بَلَغَ مِنْ عِلْمِهِ أَنَّهُ كَانَ يَعْرِفُ تَأْوِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ.» می‌دانی جابر چه کسی بود؟ جابر انقدر ملاً در دینش شده بود که تأویل این آیه را فهمیده بود. کدام آیه؟ «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ.» (قصص/۸۵) کسی که قرآن را بر تو نازل کرد، تو را به معادت برمی‌گرداند.

معاد یعنی جایی که عود می‌کنی. از همان جایی که رفتی، به همین جا هم برخواهی گشت.

گفتم آقا جان، مگر این آیه چه معنایی دارد؟ حضرت فرمودند: «إِلَى الرَّجْعَةِ.» یعنی به رجعت بازمی‌گردد. جابر این مطلب را فهمیده بود که این آیه در رابطه با رجعت است. لذا امام باقر علیه السلام انقدر با فضیلت از او یاد کردند.

پس بحث رجعت، بحث مهمی است و فهمش باعث می‌شود که ما نزد اهل بیت علیهم السلام قرب و منزلت پیدا کنیم.

بارها ماجرای ابوطیفیل را عرض کردم. ابوطیفیل عامر بن واثله، آخرین اصحاب پیغمبر اکرم بود، که دیگر بعد از او کسی نمانده بود. همه از دنیا رفته بودند. آخرین کسی که از اصحاب پیغمبر از دنیا رفت، ابوطیفیل بود. انقدر امیرالمومنین را دوست داشت، با اینکه خیلی آدم حساسی بود، معروف بود، شاعر و فارس بود، اما نوشتند بعد از امیرالمومنین، عین دیوانه‌ها شده بود. به کوه و دشت و بیابان زده بود، داد می‌زد از غربت امیرالمومنین علیه السلام می‌گفت. معاویه او را دستگیر کرد؛ گفت چقدر علی را دوست داری؟ گفت: «حُبُّ ام موسی لموسی.» اندازه مادر حضرت موسی که چقدر بچه‌اش را دوست داشت، من همین قدر علی را دوست دارم.

گفت تا کی می‌خواهی برای علی گریه کنی؟ گفت: «أَبْكِي بُكَاءَ التَّكْلِی وَ أَشْكُو إِلَى اللَّهِ تَقْصِيرَ.» عین مادر جوان مرده برای غربت علی گریه می‌کنم، بعد هم شرمندهام که نشد حقش را ادا کنم.

حالا همین ابی‌طفیل که انقدر مقرب امیرالمومنین شده است، چرا انقدر ارزش پیدا کرده است؟ نزد مولا می‌آمد، از رجعت سوال می‌پرسید. می‌گوید امیرالمومنین علیه السلام «قَرَأَ عَلَيَّ بِذَلِكَ قُرْآنًا كَثِيرًا» خیلی از آیات قرآن را برای من خواندند و فرمودند این آیات در رابطه با رجعت است. «حَتَّى صِرْتُ مَا أَنَا بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ أَشَدَّ يَقِينًا مِنِّي بِالرَّجْعَةِ.» انقدر امیرالمومنین در رابطه با رجعت برای من صحبت کردند که اعتقاد من به قیامت بیشتر نیست، نسبت به اعتقاد من به روز رجعت.

بعد می‌گوید از جمله سوالاتی که پرسیدم..

(ببین چقدر ملّا و فقیه و حدیث‌فهم بودند. ما حدیث ثقلین را فراوان شنیدیم که پیغمبر فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» دو تا چیز بین شما می‌گذارم که این دو از هم جدا نمی‌شوند، تا اینکه کنار حوض بر من وارد شوند.)

ابو طفیل می‌گوید گفتم آقا، این حوض کجاست؟

(من می‌گویم فلانی رفت، حالا برگشت. برگشت یعنی اینجا بوده است. اگر منظور «حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» حوض کوثر در قیامت باشد، اهل بیت که ظاهراً در صحرای محشر نبودند. تازه به صحرای محشر رسیدند. یعنی یک جایی که قبلاً بودند، باز آنجا دور هم‌دیگر جمع می‌شوند و جمع‌شان جمع خواهد بود.)

ابوطُفیل گفت آقا جان، منظور از این حوض (در حدیث ثقلین) چیست؟ امیرالمومنین فرمودند: «بَلْ فِي الدُّنْيَا.» حوض پیغمبر اکرم در دنیا است.

• یکی از مراتب حوض کوثر، در رجعت است.

ببینید چقدر آیات و روایات، چقدر معارف، که ما تاکنون گمان می‌کردیم در رابطه با قیامت است، اما روایات صریح ما فرمودند این مسأله مربوط به عالم رجعت است.

• چرا بحث رجعت را انتخاب کردیم؟

۱. باید اعتقاد به رجعت داشته باشیم.

۲. اهل بیت علیهم السلام به ما دستور دادند.

۳. برای فهم صحیح مفهوم فرج.

ما یک مفهوم داریم به نام فرج. تصور ما از فرج چیست؟ یعنی ظهور امام عصر علیه السلام. ولی این نیست. نسبت به مفهوم فرج، یک سری وظایف داریم. چه وظایفی؟ «وَ أَكثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ.» «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِنْتِظَارُ فَرَجٍ.»

انتظار فرج انقدر اهمیت دارد که شخصی به نام ابی الجارود به محضر امام باقر علیه السلام آمد، گفت: «هَلْ تَعْرِفُ مَوَدَّتِي لَكُمْ وَ انْقِطَاعِي إِلَيْكُمْ؟» آقا، شما می‌دانید که من به هوای شما از همه بریده‌ام. حضرت فرمودند: بله، درست است. تو به هوای ما از همه بریده‌ای.

گفت: آقا، می‌دانید که من واقعا شما را دوست دارم؟ فرمودند: بله، قبول است.

(خوش به حالش که امام، محبتش را تصدیق کردند.)

گفت: آقا، «إِنِّي رَجُلٌ مَكْفُوفُ الْبَصَرِ، قَلِيلُ الْمَشْيِ» من نابینا هستم، نمی‌توانم راه بروم، اما این همه راه آمدم از شما یک سوال بپرسم و بروم. حضرت فرمودند: سوالت چیست؟ هیچ آدابی و ترتیبی مجوی، هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو.

گفت: آقا، «أَخْبَرَنِي بِدِينِكَ الَّذِي تَدِينُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ.» در رابطه با دینتان به من بگویید. دین شما چیست؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: سوالت کوتاه بود، ولی آفرین! عجب سوالی پرسیدی. بعد شروع کردند یک دوره دین را به او گفتند. از جمله مطالبی که فرمودند این بود که دین، انتظار فرج است.

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمودند: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِهِ؟» می‌خواهی یک چیز به تو یاد بدهم که شرط قبولی تمام اعمال است؟ گفتم بله آقا. حضرت مطالبی فرمودند، از جمله اینکه: انتظار الفرَج. یعنی اگر منتظر فرج نباشی، هیچ‌کدام از اعمال تو قبول نمی‌شود.

حالا این همه روایات در باب اهمیت انتظار فرج؛ چرا ما منتظر نیستیم؟ چون اصلا نمی‌دانیم فرج چیست. تصور ما این است که فرج، ظهور است. نه عزیزم! فرج و ظهور، عموم و خصوص مطلق است. یعنی ظهور، مقدمه، بلکه جزء کوچکی از فرج است. مفهوم فرج، یک مفهوم گسترده است که جزء اصلی این مفهوم در رجعت حضرات اهل بیت علیهم السلام معنا پیدا می‌کند.

وقتی که من واقعا رجعت را فهمیده باشم و به درک و اعتقاد صحیح آن رسیده باشم، بعد می‌توانم منتظر فرج باشم. «وَ أَكْثَرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ» که فرمودند برای فرج، زیاد دعا کنید، فرمودند «بِتَعْجِيلِ الظُّهُورِ» برای تعجیل ظهور دعا

کنید. چون تعجیل فرج یک معنایی دارد که عمده مسأله فرج خلاصه می‌شود در رجعت حضرات اهل بیت علیهم السلام
الله.

روایات فراوانی در این باب است. چون فرصت ما محدود است و فقط یک شب دیگر بیشتر در خدمت شما نیستیم،
از خواندن روایت‌ها می‌گذرم.

۴. منکر رجعت، منکر قدرت خداوند است.

چرا داریم رجعت‌پژوهی می‌کنیم؟ چرا بعد از اینکه این پنج شب تمام شد، شما باید سر نخ را بگیرید و دنبال این بحث
بیفتید؟

در لسان روایات حضرات اهل بیت علیهم السلام، منکر رجعت، منکر قدرت خداست و منکر قدرت خدا، منکر خود
خداست. یعنی چی؟ پروردگار عالم یک‌سری صفات دارد، صفات ذات و صفات فعل. سه تا از صفات خداوند متعال
را صفات ذات می‌گویند. یعنی جزء لاینفک پروردگار است: علم، قدرت و حیات. رجوع مابقی صفات پروردگار عالم
به این سه صفت است. مثلاً می‌گوییم خداوند متعال، سمیع است. یعنی شنواست. سمیع بودن خدا به علم خدا برمی‌گردد.
«عِلْمُهُ بِمَسْمُوعَاتٍ»

خداوند متعال، خالق است. خالق بودن خدا به کدام صفت برمی‌گردد؟ به قدرت. یعنی قدرت جزء ذات خداست و
نمی‌شود خدایی باشد که قادر نباشد.

می‌شود خدا باشد و خالق نباشد؟ بله. «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً» خدا بود، هیچ مخلوقی نبود. وقتی مخلوق نبود،
خداوند بالفعل خالق نبود، ولی قدرت بر خلق داشت. اگر کسی قدرت خدا را انکار کند، یعنی خود خدا را انکار کرده
است. حالا انقدر مفهوم رجعت مهم است که اهل بیت علیهم السلام فرمودند: «منکر رجعت، منکر قدرت خداوند متعال
است.»

حالا روایاتش را برایتان بخوانم. سدید صیرفی می‌گوید: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجْعَةِ»

الان کسی بیاید از شما درباره رجعت بپرسد، یک منبر یک ساعته درباره رجعت برای او می‌روید. اما امام باقر علیه السلام یک کلمه فرمودند و این یک کلمه را سه بار تکرار کردند. گفت آقا جان، رجعت چیست؟ حضرت سه مرتبه فرمودند: «الْقَدَرِيَّةُ تُنْكِرُهَا». یعنی کسی رجعت را انکار می‌کند که قَدَرِيَّة باشد. بحث قَدَرِيَّة مفصل است. گروهی بودند که اعتقادشان این بود: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ». دست خدا بسته است. خدا قدرت ندارد. یعنی کسی رجعت را انکار می‌کند که منکر قدرت پروردگار عالم باشد. حالا چرا؟ عرض می‌کنم.

روایت در این باب بسیار است، اما بگذارید زیارت پیغمبر اکرم را بخوانم که: «إِنِّي لَمِنَ الْقَائِلِينَ بِفَضْلِكُمْ، مُقِرٌّ بِرَجْعَتِكُمْ» در زیارت پیغمبر اکرم و مابقی اهل بیت علیهم السلام عرضه می‌داریم که من به رجعت شما اقرار دارم. بلافاصله بعدش می‌گوییم: «لَا أَنْكِرُ لِلَّهِ قُدْرَةً». من اقرار به رجعت دارم، من منکر قدرت خدا نیستم. یعنی اگر رجعت را قبول نداشته باشم، منکر قدرت خدا هستم.

من منکر رجعت نیستم، لذا قدرت خدا را قبول دارم. چه ربطی دارد؟ رجعت یعنی زنده شدن مرده‌ها. ممکن است کسی بگوید من قدرت خدا را قبول دارم که خدا در معاد می‌تواند مرده را زنده کند؛ اما رجعت را قبول ندارم. پس منکر قدرت خدا نیستم. یعنی آن کسانی که رجعت را قبول ندارند، معاد را قبول دارند، مثل سنی‌ها، عمری‌ها. اینها می‌گویند ما معاد را قبول داریم، رجعت را قبول نداریم. اینها چگونه منکر قدرت خدا هستند؟ چون قدرت خدا در رجعت بیشتر نمود پیدا می‌کند. چگونه بیشتر نمود پیدا می‌کند؟

یک وقت شما می‌گویید من انقدر برش دارم که با یک زنگ تلفن، می‌توانم فلان کار را انجام بدهم. اما یک موقع می‌گویید من انقدر برش دارم که شاگردم با یک زنگ می‌تواند این کار را کند.

✽ در رجعت حاشر، امیرالمومنین است. حاسب، امیرالمومنین است. تمام شئون رجعت به شخص امیرالمومنین سلام الله علیه برمی‌گردد. لذا فرمودند: «أَنَا صَاحِبُ الرَّجَعَاتِ». حتی عاقد، امیرالمومنین است. یعنی هرکس می‌خواهد عقد کند، دیگر دفتر اسناد رسمی نداریم. عاقد، شخص شاه مردان، ابوالحسن، امیرالمومنین سلام الله علیه است.

- لذا قدرت خدا بیش از اینکه در معاد جلوه پیدا کند، در رجعت جلوه پیدا می‌کند. چون اینجا خلیفه الله می‌خواهد کار خدایی کند. و خدا نشان بدهد خودم که جای خود، ببینید خلیفه من چه قدرت‌هایی دارد.

این مباحث، خیلی سنگین است. هیچ منتهی هم نیست. دست بوس تک تک شما هستم. ولی بعضی وقت ها سه، چهار ساعت فکر می‌کنم چطور یک مطلب را حلاجی کنم. همین یک جمله‌هایی که عرض می‌کنم، این مباحثی که در این پنج شب خدمت شما عرض می‌کنم، آقای سند حدود پانصد جلسه درس خارج در نجف اشرف گفتند که چکیده‌اش می‌شود همین مباحث. آن مباحث، تخصصی است؛ ولی چکیده‌اش همین‌هاست. لذا اگر این پنج شب را خوب عنایت کنید، بدون مبالغه انگار که آن پانصد جلسه نجف اشرف را شرکت کردید. که البته نفس کشیدن در هوای نجف، چیز دیگری است. حتی اگر درس و بحثی نباشد. السلام علیک یا امیرالمومنین!

عرض ما این است: علت مطرح کردن ماجرای رجعت چیست؟ و چرا حضرات اهل بیت علیهم السلام الله انقدر ما را تشویق کردند که به این موضوع روی بیاوریم و آن را بفهمیم؟

یکی از مهمترین دلایلی که به زندگی امروز خودمان هم ربط دارد این است که کسی که رجعت را بفهمد، برای زندگی‌اش انگیزه پیدا می‌کند. صبر پیدا می‌کند. کسی که در این دنیا موفق است، الحمد لله یک کاسب و تاجر موفق شده است، آخرش به یک جایی که می‌رسد، افسرده می‌شود. برمی‌گردد پشت سرش را نگاه می‌کند. چون «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم/۳۹) ما شب و روز دویدیم، فردا می‌خواهیم بمیریم. این‌هایی که جمع کردیم برای کیست؟ برای کسانی که می‌خواهند بیایند جمع کنند، یک فاتحه هم برای ما نخوانند.

آن کسی هم که کاری نکرده است، به پشت سرش نگاه می‌کند، می‌بیند عمر بگذشت به بی‌حاصلی و بوالهوسی. آن چیزی که به ما انگیزه می‌دهد، آن چیزی که تجدید قوا می‌کند، آن چیزی که شوق می‌دهد برای آینده، آن چیزی که موجب بلندای همت ما می‌شود، در افق فکر اهل بیت علیهم السلام، ماجرای رجعت است.

روایات را ببینید که چقدر اهل بیت علیهم السلام تاکید بر این موضوع داشتند، حتی شب عاشورا که دیشب روایتش را عرض کردم. چرا ابی عبدالله، شب عاشورا، در جایی که زن و بچه‌ها و اصحاب هستند، این همه بحث، اما بحث رجعت را پیش می‌کشند؟ چون کسی که عزیز از دست داده است، وقتی که بداند کسی که دارم دفن می‌کنم نرفت که دیگر برود به امید خدا؛ بلکه یک روز برمی‌گردد. به همین دنیا هم برمی‌گردد. حتی مُردن برای خودم هم راحت می‌شود. حتی بهتر می‌توانم برای زندگی خودم برنامه بریزم.

یک روان‌شناس هست به نام ژان پیاژه. یک مقاله از او دیدم؛ می‌گوید اگر می‌خواهی در زندگی‌ات انگیزه و هدف داشته باشی، باید برای ۷۰ سال برنامه بریزی. فکر کن تو ۷۰ سال، صحیح و سالم، زنده هستی؛ برای تمام ۷۰ سال باید برنامه بریزی تا افسرده نشوی. ولی بین اهل بیت علیهم السلام دست بالا را گرفتند. نه برای ۷۰ سال، باید برای هزاران سال برنامه بریزی. وقتی این‌طور فکر کردی، دیگر تربیت فرزندت هم فرق می‌کند. الان هم و غم ما این است: حاج آقا چی کار کنم بچه‌ام قاشق را دست راست بگیرد، چنگال را دست چپ بگیرد. رفتیم مهمانی، اذیت نکند. درس بخواند. وضع مالی‌اش خوب شود. افق دید ما برای تربیت این است. اما وقتی که رجعت را فهمیدم، در این مباحث هم فکر من فرق می‌کند. من چگونه می‌توانم فرزندی تربیت کنم که در این مسیر طولانی، ناصر حجت الله شود و بتواند در عالم رجعت کنار او باشد؟ چقدر فرق است که من تا جلوی دماغم را در این دنیا ببینم، آخرش ۷۰ سال، یا این افق وسیعی که اهل بیت علیهم السلام جلوی ما گذاشتند. بعد دیگر خواستم همسر هم انتخاب کنم، چشم و ابرو و زلف پریشان خیلی برای من معنا پیدا نمی‌کند. به این فکر می‌کنم که من در این مسیر طولانی، باید همسری داشته باشم که مرا در راه نصرت ولی الله، یار و یاور و معین باشد.

پس مبحث رجعت یک بحثی نیست که یک شب بیا بگو: ما می‌میریم، قبل از اینکه معاد شود، یک‌بار دیگر زنده می‌شویم. نه، بحث خیلی مهم‌تر از اینهاست.

تا اینجا بحث درباره این بود که چرا باید رجعت پژوهی کنیم. از اینجا به بعد می‌خواهیم بگوییم خدایا حالا چه کاری است ما بمیریم، دوباره زنده شویم، باز بمیریم، باز زنده شویم و برویم قیامت؟ خب همان اول می‌مردیم، می‌رفتیم برزخ، بعدش هم یک‌دفعه می‌رفتیم قیامت. چه کاری است این همه راه رفتیم، حالا باز بخواهیم برگردیم؟

خدایا حکمت رجعت چیست؟ دیگر زندگی کردیم و مُردیم. مگر نگفتی دنیا دار امتحان و ابتلاست؟ الدنیا مزرعةُ الآخرة. سرمایه زکف رفت، تجارت نمودیم / جز حسرت و اندوه، متاعی نخریدیم. خب خدایا برزخ تمام شد، می‌شد قیامت. کار را یک‌سره می‌کردی، تمام می‌شد.

• حکمت وجودِ اصلِ رجعت چیست؟

فرقش را با بحث قبلی متوجه شدید؟ اول عرض کردیم چرا باید رجعت پژوهی کنیم. الان بحث این است که خدایا اصل رجعت برای چیست؟

اولاً این نکته را حواسمان باشد که دور این طور سوالات نروید. «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ.» (انبیاء/ ۲۳) ما حق نداریم بیرسیم خدایا این چرا؟ آن چرا؟ او حکیم است. او قادر است. او تواناست. خدا می‌فرماید کسی حق ندارد بخواهد از کارهای من سوال بپرسد. اما از آن جایی که اهل بیت علیهم السلام مهربان هستند، در روایات، حکمت‌های دستورات خدا و قضا و قدر الهی در امور را برای ما بیان کردند.

یکی از حکمت‌های اصل ماجرای رجعت این است:

آن روزی که خدا می‌خواست آدم را خلق کند، به ملائکه گفت: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.» بعد ملائکه گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ.» خدایا می‌خواهی کسی را بیاوری که خون بریزد؟ ما که هستیم و تسبیح تو را می‌گوییم. چرا می‌خواهی آدم را خلق کنی؟ «قَالَ إِنِّي أَغْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.» (بقره/ ۳۰) من یک چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

حالا این حرف قشنگی نیست، نستجیر بالله، استغفرالله، ولی فکر امروز را کنید؛ ملائکه داشتند درست می‌گفتند. روزی هست خبر نیاید فلان‌جا، فلان‌جا را نزد؟ از وقتی آدم روی زمین آمده است، دارند می‌کشند. به هم رحم نمی‌کنند. هم‌دیگر را می‌زنند. آخر سر چی؟ این یک تکه زمین مال من باشد، مال او باشد. به هم رحم نمی‌کنیم. خب ملائکه، دست مریزاد! شما درست گفتید. «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ.» پس خدا این «إِنِّي أَغْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» چی شد؟ چی می‌دانستی که ما نمی‌دانیم؟ افق دید را ببین. ملائکه الان را می‌دیدند.

رجعت برای چیست؟ رجعت برای این است که: آی ملائکه! آن چیزی که می‌دیدید از خون‌ریزی‌ها، اینها یک سکانس کوتاه از خلقت بنی آدم بود. رجعت پیش می‌آید تا هدف خداوند متعال از خلقت عالم، محقق شود.

و روایات هم در این باب بسیار است که از اینها می‌گذرم. فقط دارم سرفصل‌ها و تیتراهای بحث را خدمت شما عرض می‌کنم.

حکمت آفرینش خدا چیست؟ «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.»

رجعت برای چیست؟ تا این حکمت، محقق شود.

دیگر علت وجود رجعت، تحقق وعده‌های خداست. خدا یک‌سری وعده‌ها داده است. از جمله وعده‌های خداوند متعال این آیه است...

اگر شما از همین بحث پنج شب، فقط آیات را بیرون بکشید که چند آیه از قرآن خواندیم که به صراحت نسبت به ماجرای رجعت اشاره دارد، خودش یک بحث مفصلی می‌شود.

فردی است به نام جمیل بن درّاج.

در روایات یک قاعده بگویم. هرکسی را دیدید اسمش جمیل است، مرحوم شیخ بهایی می‌گوید: «کُلُّ جَمِيلٍ جَمِيلٌ.» یعنی همه راوی‌هایی که اسمشان جمیل است، آدم‌های خوبی هستند.

آقای جمیل بن درّاج نقل می‌کند که: از امام صادق علیه السلام در رابطه با این آیه پرسیدم: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ.» (غافر/۵۱) خدا می‌فرماید ما یاری می‌کنیم رُسُل‌مان و کسانی که ایمان آوردند را، هم در حیات دنیا و هم روز قیامت.

حضرت فرمودند: «ذَلِكَ وَاللَّهِ فِي الرَّجْعَةِ.» این آیه در رابطه با رجعت است. مگر نمی‌دانی، «أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ أَنْبِيَاءَ كَثِيرَةً لَمْ يُنْصَرُوا فِي الدُّنْيَا وَ قُتِلُوا» این همه پیغمبر را کشتند. لای درخت گذاشتند. آتش زدند. پوست صورتشان را کردند. نوشتند صبح تا غروب، بنی اسرائیل ۷۰ نفر پیغمبر را می‌کشتند، شب دستشان را می‌شستند، می‌رفتند می‌خوابیدند؛ انگار نه انگار. کجا این پیغمبران نصرت شدند؟ خدایا روی چه حسابی می‌گویی لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا؟ اسماعیل بن حزقیل تمام شد، از دنیا رفت. «لَنَنْصُرُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» چی شد پس؟

«وَالْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِمْ قُتِلُوا وَلَمْ يُنْصَرُوا فِي الدُّنْيَا.» گفתי من نصرت می‌کنم، اما اهل بیت ما را کشتند. چه ظلم‌ها که به اولاد مرتضی کردند / خدا گواست به آل علی جفا کردند. پس نصرت کجاست؟ أَئِنَّ فَرَجَكَ الْقَرِيبَ؟ حضرت فرمودند: «وَذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ.» به خدا قسم، این، در رجعت است.

بعد امام صادق علیه السلام فرمودند: علاوه بر آن آیه، بگذار یک آیه دیگر هم برایت بگویم: «وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ.» (سوره ق/ ۴۱ و ۴۲) این آیه هم در رابطه با رجعت است.

پس خداوند متعال یک سری وعده‌ها داده است که اگر رجعت نباشد، می‌شود خلف وعده. «وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ.» (حج/ ۴۷)

در زیارت عاشورا یک عبارتی می‌خوانیم. تا حالا به آن فکر کردید؟ خداوند متعال در زیارت عاشورا که حدیث قدسی است، به ما می‌گوید چه دعایی کنید: «وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ.» خدایا مرا به مقام محمودی برسان که اهل بیت، نزد تو دارند.

یعنی من آرزوی مقام امیرالمومنین را کنم؟ ترجمه ظاهری‌اش این می‌شود که من از خدا می‌خواهم به آن مقام محمودی که شما نزد او دارید، برسم. یعنی چی؟ روزی که خداوند متعال، آدم را خلق کرد، گفت بالای سرت را نگاه کن. آن دو نور را می‌بینی؟ هذا علی و هذه فاطمه سلام الله علیهما. یک موقع به مخیله‌ات ننگند که آرزو کنی کاش جای اینها بودم. اگر آرزوی مقام امیرالمومنین در ذهنت بیاید، از درگاه قرب من رانده می‌شوی. بعد من در زیارت عاشورا بگویم خدایا مرا به مقام محمودی که اهل بیت نزد تو دارند، برسان؟!

مقام محمود یکی از وعده‌هایی است که خداوند متعال به حضرات اهل بیت علیهم السلام عنایت کرده است و این مقام در رجعت برای حضرات آل الله محقق می‌شود. عبارت زیارت عاشورا یعنی وقتی که شما به مقام محمودتان در رجعت رسیدید، من هم کنار شما باشم.

چند سال زیارت عاشورا خواندیم؟ چند بار به این فقره فکر کردیم؟ چند بار فکر کردیم که «أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ» یعنی آن موقعی که شما در رجعت برمی‌گردید، من کنار شما باشم؟

این همه برای رجعت دعا کردیم، حواسمان نبوده است. خدایا، اینها را در حساب ما نگه دار.

این نکته، نکته‌ها، عنوان، عنوان‌هایی که عرض می‌کنم، ذیل هر عنوانش، ده روایت است. اما هر عنوانی می‌خوانم، یک روایت عرض می‌کنم، سر نخ را تقدیم می‌کنم، خودتان تا آخر ماجرا را بروید.

یک زیارت جامعه‌ای هست، لِجَمِيعِ ائمه عليهم السلام، زیارت جامعه یعنی برای همه حضرات اهل بیت عليهم السلام می‌شود خواند، از جمله صدیقه کبری سلام الله علیها. در انتهای این زیارت جامعه چنین عرضه می‌داریم: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ قَبْرِ ابْنِ نَبِيِّكَ وَابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً.» خدایا، پیغمبرت (و فرزند پیغمبرت) را به آن مقام محمود برسان. مگر در آن مقام محمود چه اتفاقی می‌افتد؟

«تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَ تَقْتُلُ بِهِ عَدُوَّكَ فَإِنَّكَ وَعْدَتُهُ ذَلِكَ.» یعنی مقام محمود اهل بیت، برای زمان رجعت است.

* حکمت وجود رجعت چیست؟

۱. خداوند متعال، هدفی برای آفرینش قرار داده است که این هدف در رجعت، محقق می‌شود.
 ۲. خداوند متعال، وعده‌هایی داده است که وعده‌های او در رجعت محقق می‌گردد.
 ۳. این بحث خیلی مهم است. اگر یادتان باشد دو سال پیش، آخرین شب شرح دعای صمنی قریش، به این موضوع یک اشاره‌ای کردیم. بحث سر این بود که علت غائیة خلقت چیست؟ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون.» (ذاریات/۵۶) خداوند می‌فرماید نیافریدم جن و انس را، مگر برای اینکه عبادت کنند.
- عبادت این نیست که فقط سجده و رکوع کنند. عبادت یعنی در تمام حرکات و سکناتم بدانم خدا از من چه می‌خواهد. امام زمان از من چه می‌خواهد. یعنی رستگاری من مرهون این جمله است. حالا من چه زمانی می‌توانم در مسیر لِيَعْبُدُون، قدم بردارم؟ مطلب، خیلی ناب است.

دستورات کلی دین بدون دستورات جزئی و فردی اهل بیت، نمی‌تواند ما را رستگار کند. یعنی الان سر من درد می‌کند، می‌دانم پنج علت برای سردرد هست، ۲۵ قرص هم هست. این دستور کلی است. اما من از کجا بفهمم که سردرد من کدام یک از این پنج تاست. بعد قرصی که برای من مناسب است، کدام است. لذا باید یک طبیب باشد که به من بگوید علت سردردت این است و آنچه هم که مداوایت می‌کند، این است. یعنی وقتی من در مسیر رستگاری قدم برمی‌دارم که علاوه بر دستورات عام، دستور خاص اهل بیت عليهم السلام هم به من برسد. مثلاً در تربیت بچه‌ها می‌گویند به

این بچه باید تشر بزنی، به آن یکی کم محلی کنی، برای آن یکی جایزه بخری. نسخه‌ها فرق می‌کند. دستور کلی هدایت، سر جای خود. روایاتش را هم در آن جلسه دو سال پیش عرض کردم.

اگر من بخواهم رستگار شوم، لِيَعْبُدُونِ باشم، در زمان غیبت بدون توجه به امام عصر علیه السلام نمی‌توانم. خب خدایا، اصلاً ما را خلق نمی‌کردی. نه، خلقت کردم، دوباره تو را برمی‌گردانم که در زمان حجت الله باشی و او دستور خاص برای سعادت تو را به تو عنایت کند.

یک نمونه عرض کنم. در این زمینه روایت خیلی زیاد است. یک زیارت است که وقتی رفتید سامرا، امام هادی و امام عسکری را زیارت کردید، بعد امام عصر علیهم السلام را این‌طور زیارت می‌کنیم. جمله آخرش غرض من است. ولی چون زیارت، خیلی ناب و اعلاست، تمام زیارت را می‌خوانم. چون نکته دارد، زیارت را می‌خوانم که هم امام زمان را زیارت کنیم، با این حال که الان روبروی حضرت نشستیم، و هم به معانی فکر کنیم. الهی! الهی! الان برای تک تک ما سامرا بنویسند. آنجا برویم این عبارات را بخوانیم. بعد آن موقع برای ما می‌شود حل‌وای تن تنانی.

در زیارت سامرا خطاب به امام زمان علیه السلام چنین عرضه می‌داریم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ» سلام بر تویی که خلیفه اللهی. «وَاِذَا خَلِيفَةُ آبَائِهِ الْمَهْدِيِّينَ» تو خلیفه‌ی پدارنت هستی، که تمام پدران تو مهدیین هستند. همین یک جمله: «آبَائِهِ الْمَهْدِيِّينَ» می‌تواند تمام تفکر مکتب منحوس احمد الحسن را از بین ببرد. چون آنها می‌گویند بعد از ائمه، دوازده تا مهدی هستند. این یک جمله می‌گوید بعد از ائمه، دوازده تا مهدی هستند، ولی این دوازده تا مهدی، خود اهل بیت علیهم السلام هستند. مهدی، اسم رمز است. به هر امامی که بیاید و تشکیل حکومت جهانی بدهد، مهدی می‌گویند.

بعد چنین عرضه می‌داریم: «فَلَوْ تَطَاوَلَتِ الدُّهُورُ وَتَمَادَتِ الْأَعْمَارُ لَمْ أَزِدْ فَيْكَ إِلَّا يَقِينًا» آقا، درست است طول کشیده است. درست است گذشت عمر گران اما به هجران / خداوندا ندیدم روی جانان؛ اما آقا، با اینکه غیبت و فراق شما طول کشیده است، اما یقین من هر لحظه به شما بیشتر می‌شود. «وَلَكَ إِلَّا حُبًّا» آقا، من هر روز بیشتر از روز قبل شما را دوست دارم. «وَعَلَيْكَ إِلَّا مُتَّكِلاً» من هر روز بیش از روز قبل به شما تکیه می‌کنم. یا صاحب الزمان! بیش از روز قبل به شما اعتماد دارم. «وَلِظُهُورِكَ إِلَّا مُتَوَقِّعًا» آقا، چشم انتظار ظهور شما هستم. منتظر ظهور شما هستم. «وَلِجِهَادِي بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَرَقِّبًا» آقا، من لحظه‌شماری می‌کنم که در راه شما جهاد کنم. «فَأَبْدُلْ نَفْسِي وَمَالِي وَوَلَدِي وَ

اهلی» شما را برای دنیای خودم نمی‌خواهم. می‌خواهم شما بیایید من قربان شما بروم. یا صاحب الزمان! می‌خواهم مالم را فدای شما کنم و فرزندانم را فدای شما کنم. خاندانم فدای شما. «وَجَمِيعَ مَا خَوَّلَنِي رَبِّي بَيْنَ يَدَيْكَ» آقا، زندگی‌ام فدای شما. «وَالْتَصَرَّفُ بَيْنَ أَمْرِكَ وَنَهْيِكَ»

«مَوْلَايَ فَإِنْ أَدْرَكْتُ أَيَّامَكَ الزَّاهِرَةَ وَاعْلَامَكَ الْبَاهِرَةَ» الهی، روزهای نورانی فرجت را ببینم. «فَهَا أَنَا ذَاعَبْدُكَ» آقا جان، اگر روزهای نورانی ظهورت را دیدم، من عبد شما هستم در آن زمان. «الْمُتَصَرِّفُ بَيْنَ أَمْرِكَ وَنَهْيِكَ» لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی. «أَرْجُو بِهِ الشَّهَادَةَ بَيْنَ يَدَيْكَ» من آرزوی شهادت نزد شما را دارم. «وَالْفَوْزَ لَدَيْكَ» وقتی من فائز می‌شوم که نزد شما باشم.

«مَوْلَايَ فَإِنْ أَدْرَكَنِي الْمَوْتُ قَبْلَ ظُهُورِكَ...» ترسم که بیایی و من آن روز نباشم. اگر مُردم و ظهورت را ندیدم، «فَأَنِّي أَتَوَسَّلُ بِكَ» الان دارم توسل می‌کنم به تو، «وَبِأَبَائِكَ الطَّاهِرِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» اگر مُردم، من شما را رها نمی‌کنم. «أَنْ يَجْعَلَ لِي كَرَّةً فِي ظُهُورِكَ وَ رَجْعَةً فِي أَيَّامِكَ» دعا می‌کنم که برگردم. برگردم چی بشود؟ فقط این یک جمله را می‌خواهم: «لَا بَلَّغَ مِنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي.» که بیایم در رجعت، اطاعت شما را کنم. یعنی الان نمی‌شود آن‌طور که باید و شاید، مطیع‌شان بود. چرا؟ چون جهل دارم. چون اجمالاً می‌دانم. تفصیلاً نمی‌دانم. چون نفسم. چون شیطان.

آقا، می‌خواهم باشم زمان رجعتِ شما را ببینم، آن موقع بتوانم نوکری شما را کنم. آن موقع مطیع محض شما باشم. و رستگاری جهان، مرهون اطاعت محض از حضرات آل الله علیهم سلام الله است.

پس چرا خداوند متعال رجعت را قرار داده است؟ این هم حکمت‌های رجعت که عرض شد.

۴. مسأله آخر این است که یک‌سری پرونده‌ها در بایگانی است. به آنها رسیدگی نشده است. به این پرونده‌ها باید رسیدگی شود.

کتابی است به نام «محاسن». اسم نویسنده‌اش، برقی است. این کتاب، قبل از کافی‌کلینی رحمت الله علیهما نوشته شده است. از جمله کتاب‌هایی که حتماً بخیرید. چطور مفاتیح در خانه‌هایتان هست، این کتاب هم در خانه‌تان باشد. یک

بابی دارد به نام باب المرافق. یعنی چطور باید زندگی کنم. سبک زندگی. بهترین کتاب در سبک و روش زندگی کردن، همین محاسن برقی، باب المرافق است. واقعا این کتاب غوغاست. روایتی در این کتاب آمده است که امام باقر علیه السلام فرمودند: «أَمَّا لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا لَقَدْ رُدَّتْ عَلَيْهِ الْحُمَيْرَاءُ حَتَّى يَجْلِدَهَا الْحَدَّ.»

چرا رجعت؟ چون به یکسری پرونده‌ها صلاح نبوده است همان موقع رسیدگی شود. و کسی هم عجله دارد که می‌ترسد وقت هدر برود. ولی خدا که عجله ندارد. عالم زیر نگینش است. یک روزی پدرت را در می‌آورم عایشه. حالا صبر کن. داری می‌روی بعد از شهادت حضرت زهرا، به جای تسلیت، لبخند توی صورت بچه‌هایش می‌زنی؟ مادر حضرت زهرا را مسخره می‌کنی؟ به حضرت خدیجه جسارت می‌کنی؟ یک به یک همه اینها را خدا جمع کرده است. یکی از حکمت‌های رجعت اصلا این است که فرمودند: وقتی که مهدی ما قیام می‌کند، آنجا عایشه هم رجعت می‌کند و حد زده می‌شود.

صلاح نبود آن روز او را حد بزنند. مگر چه کار کرده بود؟ به خدا نمیتوانم بگویم.. اجمالاً عرض کنم.

پیغمبر اکرم یک همسر داشتند بعد از حضرت خدیجه سلام الله علیها، (که ما مادرمان خدیجه‌ی طاهره است، بیچاره عدو که مادرش عایشه است.) به نام ماریه قبطیه سلام الله علیها. پیغمبر عجیب این زن را دوست داشتند. ما یک جلسه یک ساعت دربارہ جناب ماریه صحبت کردیم. پادشاه مصر به نام مقوقس، ماریه و پسرعمویش جریح را هدیه داد، فرستاد غلام و کنیز رسول خدا باشند. پیغمبر دیدند ماریه خیلی آدم حساسی است، با او ازدواج کردند. خداوند متعال یک پسر به ایشان داد. پیغمبر، فرزندان متعدد نداشتند. رسول خدا در مدینه کلا یک دختر داشتند، یک پسر. تمام. دختر که سیده نساء. دختران دیگر ایشان، برای هاله هستند. یک پسر هم به نام ابراهیم، از ماریه. بحث و شرحش سر جای خودش.

خدا یک پسر به نام ابراهیم به پیغمبر اکرم داد، ماه، خوشگل، ناز، دوست داشتنی. پیغمبر خیلی به ابراهیم علاقمند بودند. یک روز عایشه آمد گفت یا رسول الله، این پسر خیلی هم شبیه شما نیست!

بیخشید.. آدم برای خودش می‌تواند چنین تصویری کند.. که کسی بیاید به پیغمبر خدا، به ناموس پیغمبر، چنین تهمت‌ی بزنند؟

این پسر خیلی هم شبیه شما نیست. یعنی چی؟ گفت بیشتر از اینکه شبیه شما باشد، شبیه جُریح، پسرعموی ماریه است. رنگ رسول خدا متغیر شد. عایشه فرار کرد. پیش پدر بی پدرش و عمر بن خطاب آمد، گفت دستم به دامتتان. یک کاری کنید. بروید نزد پیغمبر شهادت بدهید. (واای! ببینید اینجا چه ظلمی به پیغمبر کردند.) بروید شهادت بدهید که ما دیدیم جُریح دارد چی کار می‌کند با ناموس شما. و این بچه‌ی شما، حلال‌زاده نیست.

به پیغمبر چنین حرفی بزنند! اینجا به پیغمبر ما تهمت زدند. چه تهمتی! بالاتر از این می‌شود زد؟ ابی‌بکر و عمر آمدند پیش رسول خدا، گفتند یا رسول الله، ما توی باغی که داشتیم می‌رفتیم، فلان صحنه را دیدیم. رسول خدا غش کردند. روی زمین افتادند. به هوش آوردند. نه تنها ما علی گوییم / داور هم علی گوید / به هر گاهی که در ماند / پیغمبر هم علی گوید. فرمودند: «أَيْنَ مُفْرَجِ الْكَرْبِ وَ الْهَمِّ عَنْ وَجْهِ؟ اَيْنَ حَبِيبِ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟» اینجا امیرالمومنین آمدند. علی جان، زهره‌ی شیر شود پاره ز دل‌داری دل / اسدالله گر آید به هواداری دل.

علی دستم به دامت. آبروی پیغمبر خدا در میان است. اینجا که آدم حسابی و از خدا بترس نیستند. می‌روند همه جا بحث را مطرح می‌کنند. علی، دست به ذوالفقار بزن. برو ته قصه را درآر. مولا آمدند بالای باغی که جُریح ساکن بود، ایستادند. جُریح مشغول کار روی درختی بود. باد وزید، لباس بالا رفت. مولا دیدند جُریح اصلاً مردانگی ندارد. اینجا چون غلام بودند، از مردانگی ساقط‌شان می‌کردند. مولا دست او را گرفتند، نزد پیغمبر بردند. یا رسول الله، اصلاً جُریح مردانگی ندارد. ابوبکر، عمر، بیابید ببینید چه تهمتی به من زدید.

اینجا باید اینجا به دلیل تهمتی که زدند، حدّ بخورند. اما برای مظلومیت رسول خدا بمیریم. چی بروند بگویند؟ مگر با آدم طرف هستند؟ چهار تا حیوانی که به خدا قسم، اگر بخواهم به عمر، گرگ و شغال بگویم، این حیوانات روز قیامت از من شکایت می‌کنند. نمی‌دانیم اینجا چه ظلمی در حق آل الله کردند. اما فرمودند این پرونده باز است. غصه نخور. روزی که امام زمان بیایند، عایشه را بیرون می‌کشند، حدّ می‌زنند. به ناموس پیغمبر، تهمت زدی؟

حدّش زدند، تمام شد؟ نه. فرمودند عایشه هنوز یک پرونده دیگر دارد که این پرونده، باز است. «و هُوَ يَنْتَقِمُ لِلَّهِ فَاطِمَةُ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا.» انتقام مادرشان حضرت زهرا را از عایشه می‌گیرند.

عجب! ما شنیده بودیم لگد را عمر زده است. ما شنیده بودیم خالد زده است. ما شنیده بودیم قنفذ زده است. چگونه مرگ یک مادر، چهل تن متهم دارد؟ اما اینجا حضرت فرمودند از عایشه انتقام می‌گیرند. چرا عایشه؟

ما بی‌قرار تویم، یا فاطمه مددی. فردا شب، شب شهادت آقازاده‌تان موسی بن جعفر است. یک شب زودتر آمدیم مهر به پرونده ما بزنید. یا فاطمة الزهرا، مولاتی آغیشنی.

چرا از عایشه؟ مگر کسی می‌توانست چپ در این خانه را نگاه کند. مگر کسی می‌توانست داد بزند سر این دختری که ریحانه قلب پیغمبر است. چه برسد که پشت در خانه، عربده‌کشی کند. به اسم کوچک صدا کند. با لگد به در بزند. آن کسی که فتح کرد تمام این باب‌ها را، عایشه بود. او بود که فتوا داد که پیغمبر فرمودند کسی که «خَالَفَ وَفَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ...» باید بروید خانه‌اش را آتش بزنید. آتش به آشیانه‌ی مرغی نمی‌زنند/ گیرم که خانه، خانه‌ی شیر خدا نبود.

روز آخر بود و کار خانه کرد/ گیسوی اطفال خود را شانه کرد. فضا دوید: یا امیرالمومنین، بی‌بی امروز خیلی حالشان خوب شده است. خوشحال نشدید آقا؟

چرا... زهرا، مرا چقدر بدهکار می‌کنی.. (فضا نمی‌داند، من که می‌دانم) داری برای دلخوشی‌ام کار می‌کنی/ در این سه ماه آب شدم، امتحان شدم/ با هر صدای سرفه تو نیمه جان شدم/ گیرم که نان بعد خودت هم درست شد/ نان بدون فاطمه که نان نمی‌شود. بچه‌ها چطور این نان را در دهانشان بگذارند؟

روز آخر بود. فرمودند علی جان، غریبی خوب می‌دانم، ولی کمتر بیا خانه/ خجالت می‌کشم وقتی به پیشت بر نمی‌خیزم. می‌شود بروی مسجد؟ چشم.

— حسنم، حسینم می‌شود شما هم همراه پدرتان بروید؟ چشم.

اسماء می‌گوید داشتم دیوانه می‌شدم. چه شده است؟ بی‌بی همه را دارند بیرون می‌فرستند.

— زینم، ام‌کلثوم، شما هم بروید خانه فاطمیات. سپس فرمودند اسماء، بستر مرا در این اتاق، رو به قبله بینداز. فهمیدم دیگر کار تمام است. ساعتی گذشت، هرچه صدا زدم: یا بنه رسول الله! یا زوجة امیرالمومنین! جوابی نشنیدم. تا آدم روپوش را کنار زدم، دیدم انا لله و انا الیه راجعون.

می‌خواهم یک جمله بگویم. این جمله را امشب با خودت ببر خانه. آنجا باهاش گریه کن. الان توی روضه، شما توی صورت خودت می‌زنی، سوزش صورتت چقدر ادامه دارد؟ با اینکه مردی، دستت مردانه است، مردانه می‌زنی. بگو یک هفته. تا حالا شده است یک طوری سیلی بخوری که تا سه ماه، صورتت بسوزد؟

می‌گوید تا روپوش را کنار زدم، دیدم هنوز دست روی صورتشان گذاشتند و از دنیا رفتند.

بچه‌ها دویدند، آمدند دور بستر مادر.. یوماه، یوماه، یوماه، انه زینب عدمن تَخَلینِی / طفل ابصغر سنّی مَنِج تَحَرَمینِی..

زینب کبری خودش را روی مادر انداخت. اما بی‌بی جان، اسماء با احترام شما را بلند کرد. آه! اسماء، جای خالی بود کربلا...

سوی خیمه برگرد / خواهر حزینم / تا که زیر خنجر / ننگری چنینم / رو که ایستاده / خولی از یسار و / شمر از یمینم..

رحم الله من نادی یا حسین

اللهم عجل لولیك الفرج